

غروب آفتاب



سید مرتضیٰ نجومی

هر چند نیست درد دل ما نوشتنی از اشک خود دو سطر به ایما نوشته ایم

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُظْمِئَةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي *

حکمت بالغه حق متعال و سنت سنیه خداوندی را قراری است که هر شروقی را غروبی و هر طلوعی را افولی باشد تا مجال تجلی و شهود در سلسله نظام تدریجی عالم وجود، فراهم گردد و در این غروب و افول همه از فراق و دوری همدیگر نالان و پژمان، چه آنکه بنای وجود بر عشق و محبت و شیفستگی و شیدائی بسوی حق متعال نهاد شده است و هر که و هر چه بیشتر بحق نزدیک تر است، همه کائنات از مهر و ماه و آسمان و زمین بدو عاشقتر و شیداتر و هر که و هر چه از حق دورتر، نفرت و انزجار عالم خلقت از او بیشتر.

به دوری و غروب و افول محبوبان خداوندی، ناله از زمین و زمان و آفتاب و ماه و محراب و معبد او به آسمان بلند گردد، گوئی که نور دنیا از دست رفته و خورشید و ماه به کسوف و خسوف فرو رفته است.

كَانَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَىٰ بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَتَفَاعَلَ الْأَرْضُ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَأَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ وَتَلَّمَ فِي الْأِسْلَامِ تِلْمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُضُوعُ الْإِسْلَامِ كَحِضْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا.

* - سورة فجر/ ۳۰ - ۲۹ - ۲۸.

بار الها این رهگذر عالم خاکی چقدر سوز و ساز و زور مزور از دارد که هر عارف و سالکی در آن دل سوخته، و چون پروانگان عاشق همه از پای فتاده و پیر سوخته اند. مصلحت عشق و عاشقی بر این نهاده شده است تا آدمی، واصل به صفای حقیقی و وارستگی از همه کدورتها... گردد، آتش حقیقت انسانی آنگاه به درخشندگی و تابندگی افتد که ذره ذره از عالم سیاهی و ظلمانی به سوختگی و روشنی افتد.

خوشا نماز و نیاز کسی که از سردرد به آب دیده و خون جگر طهارت کرد و اکنون ما را در فراق عزیزترین عزیزان چنان غمی گرفته است که زبان توان بیانش را ندارد.

آفتاب تابان و خورشید تابنده ما رفته و آسمان اسلام به سوگ و سیاهی نشسته است، ماه در عزای او اشک ریزان که انیس و مونس، همدم و همراز او در شبها بوده و عمری با او گریه های شوق عرفانی داشته است، اکنون که خون موج زند در دل لعل، او هم از فراق و دوری گریان است. سپیده سیاهپوش اوست و شفق خونبار او، ابر بهاران در مصیبت او دریا دریا اشک گوهر بار به دامن دشت و دمن می ریزد که طبع چون دریای او را از دست داده است.

ما که عمری در وصل او گریه های عاشقانه کردیم، خدا می داند که در هر چه حالی داریم، خداوندا کس به حال ما مباد که دل سوخته ما را جز شهد وصال او شفا و درمانی نیست.

در وصل و هجر سوختگان گریه می کند از بهر شمع، خلوت و محفل برابر است اما برآستی خورشید را بردند؟ خیر، او خود به رضای خود رفته است خداوند متعال دعای او را در مقابل میلیونها «أَقْسُ يُجِيبُ» عاشقان و شیفتگانش اجابت فرمود و او را به انواع انعام و اکرام پذیرا شد که خود پذیرای پذیرائی شد. بلی او خود رفته است که اجابت و لبیک با او بوده است و خداوند بر هیچ مکروه و ناراحتی عبد صالح خود راضی نباشد:

مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ

حیف است طائری چو تو در خاکدان غم ز اینجا به آشیان وفا می فرستمت انبیاء و اولیاء را نیز در این عرصه گاه موقت نشسته دنیوی، زمانی مقرر است تا چون رهگذران عالم خاکی بدرخشند و دامن از سر خاک و خاندان افشاندن به الطاف و عنایات الهی ببیوندند.

اکنون خورشید رفته است اما علی بجای او نشسته و خوشا برآن دولت و ملت و
مجتمعی که علی وصی و رهبر و راهبر باشد که دیگر، زمام امور به کف حق نهاده شده
است، ما همیشه در طول تاریخ به رهبری و پیشوائی علی معترف و مقرر و مؤمن و مسئول
بوده ایم.

چرا خون نگریم چو گل چون نخندم که دریا فرورفت و گوهر برآمد
تعیین و تأیید خبرگان را بنازیم که قریب چهل سال، انقلاب اسلام را زنده تر
کردند که امام راحل عظیم هشتاد و نه سال زیستند و اکنون رهبر عزیزمان پنجاه سال
دارا می‌باشند و همگان می‌دانند که اعداد بویژه اربعین را رموزی است.

اگر چه حسن فروشان به جلوه آمده‌اند کسی به حسن و ملاححت به یارمانرسد
ولی افسوس که ماه مجلس ما رخت بر بسته، آینه‌ها بشکسته، معبد سالکان و
عارفان خاموش و ساقی صهای محبت ازلی از پای فتاده و شهد شیرین افاضاتش ریخته
و از دست رفته، عاشقان ارادتمندش همه بیهوش و مدهوشند از آن زمان که دلیل بزرگ و
خضر راه و پسر رنجیده‌ما را بروی دوش و دست بردند، هشیاری در این دیر ناپایدار و
نشئه ناستوی بیای خود نمانده است. نه تنها خون در رگ عارفان و سالکان، شرزده و
آتش گرفته که خمهای باده افاضات و عنایات، از دل خمخانه‌های ملکوت بجوش آمده و
هروان راه بهشت خاص حضرت محبوب به سوک و اندوه نشسته‌اند.

گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و ببین که از تطاول زلفت چه بیقرارانند
خوشا بر فرشتگان حضرت حق جلّ و علا که اکنون شادی شهود و حضور او را در
محل عرشیان در می‌یابند و در آن دارالجمال و الکمال سرخوش جمال او و شیفته و
شیدای کمال اویند. دنیا به یک قرار نیست، این چند روزه بخت ما و نوبت ما بود و او اینک
به عنایت و دولت پیوسته حضرت حق با مقربان درگاه او به انس و الفت ابدی نشسته
است چه باید کرد آخر او هم باید به عنایت ابدی بپیوندد و از رنج خاکدان اندوه و الم
به راحتی لاخوف علیهم ولاهم یحزنون برسد. شربت جانکاه مرگ که در دهان خلیها بسی
تلخ و ناگوار است، بعنایت خداوندی در دهان او شیرین‌ترین شیرینها بوده است.

إِنَّ أَسَدَ شَيْعَتِنَا لَنَا حَبَابٌ يَكُونُ خُرُوجُ نَفْسِهِ كَشْرَبِ أَحَدِكُمْ فِي يَوْمِ الصَّيْفِ الْمَاءَ الْبَارِدَ
الَّذِي يَنْتَفِعُ بِهِ الْقُلُوبُ^۱

.....

۱ - میزان الحکمة / ۱۸۸۱۹.

ارتحال جانسوز او به ریحانی از بهشت ماند که: **الْمُوتُ رِیحَانَةُ الْمُؤْمِنِ**^۲

و تحفه ای الهی بر او بود که: **تُحْفَةُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ**^۳

و راحت سعادت‌مندانه او که: **فِي الْمَوْتِ رَاحَةُ السَّعْدَاءِ**^۴

و آسایش بخش او که: **لَا مُرِيحَ كَالْمَوْتِ**^۵

و اما ما مهر خود بر که افکنیم و دل خونین کجا بریم و چون او کجا بدست آوریم؟ او تحفه قرنهای گذشته و آینده بود، چنین مراد و پیرو دلیل و خضری کجا بدست آید؟

به چه مشغول کنم دیده و دل را که مدام دل ترا می طلبد دیده ترا می جوید.
به راستی ما که از بلند همتی و آزادگی، سر تعظیم به فلک فرود نمی آوریم اما رخ به کف پای او می سائیدیم، امروز سر ارادت بر آستان که نهیم.

بخت سبزی ز خدا همچو حنا می طلبم تا بمالم رخ پر خون به کف پای کسی
به راستی او چه بود و که بود، او قِتمه شرف و فضیلت و قله افراشته کرامت و اصالت بود، او سرچشمه افتخار و ارزش و دریای شجاعت و شهامت بود، او چون کوههای سر بفلک کشیده استقامت و استواری بود، دریای غمها و غصه‌ها و بهشت ییکران شادبها، کان رنجها و المها و معدن همه امیدها و آرزوها بود او یک دنیا امید و آرزوی این جهان و پهنای گسترده ایمان و عقیده آن جهان بود، او بزرگ بیدارگر قرنهای تاریک و خواب آلوده و بزرگ پر خاشاک بر دنیای خامد و راکد بود.

به راستی در دل آتش فشان او چه غوغا بود که این همه آتش و درد از کلام و دهان او بیرون می ریخت قلم مبارک او را چه معجزه بود که ساحران سخن و نویسندگان پرتوان را عاجز و ناتوان کرده بود. در اقیانوس التهاب او چه نهفته بود که هر که دلی چون دریا پر از درد و رنج و رمز و راز و سوز و ساز داشت در او غرقه و فانی بود؟، روی اسلام و تشیع و ایران و روحانیت و انقلاب را سرخ رنگین ساخت. نفس شفا بخش و حیات دهنده و شادی آور مسیحائی او در تلخناکترین لحظه‌ها و دردناکترین مواقع، حیات می داد و زنده می کرد و شادی و شفا می بخشید که گوئی اصلاً غمی و غصه ای دردی و المی نبوده است، قلمش را بنازیم که هیچ صاحب قلمی این چنین عرفان و نور

.....

۴ - میزان الحکمة / ۱۸۸۲۴

۲ - میزان الحکمة / ۱۸۸۲۲

۵ - میزان الحکمة / ۱۸۸۲۵

۳ - میزان الحکمة / ۱۸۸۲۳

حقیقت و اصالت در کلامش نبوده است، او تمثال آزادی و وارستگی بود او که در عهد شباب و ربیعان عمر، آن هنگام که یک تار موی سپید در سر و صورت نداشت و در مدرسه مدرسه فیضیه درس اخلاق می‌گفت، چنان ملکات فاضله او را در بر گرفته بود که در طول عمر خود علم را جهت مباحثات و مجادله و مرء و ریاء و تکاثر به عالمان و جلب انظار، طلب نکرد و بکار ننگرفت و هیچگاه در عمرش گردنش رابه ریواسالوس کج نگرفت و فریفته دنیا و دل بستگیهای ریاست و زعامت نگشت و چه خون دلها از دنیا داران و مردم فریبان و متظاهرین و مستاکلین به علم که نخورد او با این همه صلابت و استواری، دنیائی از صلح و سلام بود، او به راستی عرشی الهی بود اما عرش الهی را مگر می‌توان بدوشها حمل کرد آری با آن دستها و شانه‌هایی که تحمل این بار مسئولیت و توان برداشت چنین امانت و عظمتی را داشتند، ندیدید چگونه امتحان دادند؟ آیا به راستی اگر امام یک نابغه و یک اعجوبه تاریخ بود چنین امتی برای او نابغه و اعجوبه نیست؟ او روح خدا و نور تابان الهی بود اما روح خدا و نور او به دستهای آید مگر نور الهی را می‌توان غسل و کفن داد؟ مگر باور کردنیست که نور خداوندی و روح الهی در دل خاک تیره پنهان شود؟ خیر هیچگاه چنین چیزی ممکن نیست، جسم ناتوان و خسته او را چون طلای نابی غسل دادند و به خاک سپردند تا از گزند زمان محفوظ باشد، روح او قبل از دست ارادت‌مندانش به آسمانها و محفل قدسیان و مجلس عرشیان پرواز کرده بود.

قَدْ حَفَظْنَا لِلْمَعَالِي مَضْجَعًا وَدَفَنَّا الدِّينَ وَالْدُّنْيَا مَعًا
وَعَقَدْنَا لِلْمَسَاعِي مَائِمًا وَتَعَيَّنَا الْفَخْرَ فِيهِ أَجْمَعًا
أَيُّ مَا ذَا وَارْتِ الْأَرْضِ الْأَشْجَى رَمَقَ الْعَالَمِ فِيهَا أُوْدَعَا
وَارْتِ الشَّخْصَ الَّذِي فِي حَنْبِهِ نَحْنُ وَالْأَمْلَاكُ سِرْنَا شُرَعَا
صَاحِبُ النَّعْشِ الَّذِي قَدْرُقِعَتْ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ لَمَّا رُقِعَا

برای همه بزرگیها و بزرگواریها آرامگاهی مهیا نمودیم و دین و دنیا را با هم در آنجا مدفون ساختیم و برای همه مکرمات و فضائل ماتم بر پا داشتیم و بر همه افتخارات به مرگ غم و غم مرگ نشستیم، آه به راستی زمینی که جان عالمی در او به امانت سپرده شده است می‌داند که را در بر گرفته است؟ عزیزی را در خود پنهان ساخت که همه ما و ملائکه خداوندی با هم جسد او را برداشته و با

.....

هم او را همراهی و مشابعت کردیم، جنازه عزیزی که چون او را برداشتند همه برکات خداوندی در زمین هم برداشته شد.

يَا اللَّهُ يَا قَبْرُ هَلْ زَالَتْ مَحَاسِنُهُ أَمْ هَلْ تَغَيَّرَ ذَاكَ الْمَنْظَرُ النَّصِيرُ
مَا أَنْتَ يَا قَبْرُ لَا رَوْضَ وَلَا فَلَكَ فَكُنْتَ جَمَعَ فِيكَ الْغُصْنُ وَالْقَمَرُ

ای خاک تیره ترا به خداوند با ما بازگو که تغییری در آن جمال شاداب و نورانی رخ داده است، ای خاک سعادت‌مند، تونه گلستان و بوستانی و نه آسمانی و فلکی پس چگونه در تو شاخه شاداب گل ما و ماه تابان آسمان ما را نهادند.

اگر بدن او را در خاک سعادت‌مندی بسپردند، اما روح و جان او را در دل‌های شیفتگان به امانت سپردند که: **وَفِي قَلْبٍ مِّنْ وَالَاهُ قَبْرُهُ**، قبر او و آرامگاه او در دل عاشقان و شیفتگان‌ش می‌باشد، شاید عمرش بیش از مراجع گذشته بود، اما اگر هزار سال دیگر می‌رفت باز هم مردم در عزای او چون مرگ عزیزترین کسان خود مانند ابر بهاری می‌گریستند و این چنین سوگواری می‌داشتند، خداوند ابره‌راستی چه باید کرد که دیگر حالی و اشکی نمانده است و به جای اشک دیده، خون دل باید ریخت.

هنگام وداع توزیس گریه که کردم دور از رخ تو چشم مرا نور نمانده است
قلم ناتوان، توان بیان حال پریش پریشان را ندارد و خدای متعال بر این مطلب شاهد و گواه است و: **وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ**، صابریم اما یارایمان نیست که دل ما مالا مال از دوستی او و نور اوست نور او نه در دل ما که در دل هر مؤمن و مؤمنه‌ای چنان تابیده است که هر دلی را چون خورشیدی تابان نموده است. سبحان الله چقدر عشق و نور در این قلب، مالا مال است که این همه دل را روشن کرده است، دل‌هایی که تا ابد از عشق به او خواهد طپید و روشنی که با گذشت زمان تابناک‌تر و روشن‌تر خواهد گشت، اگر برای او افولی باشد باز در اَفْقِی بالاتر و بالاتر، در آسمان جانهای انسانهای حقیقت‌جو طلوع مجدد و مجدد خواهد کرد و نه تنها دوباره در دل ملت نجیب ایران بلکه همه مسلمانان و همه مستضعفان و دل‌سوختگان و محرومان جهان خواهد درخشید.

خورشید رهبری و امامت آن قائد عظیم‌الشان هیچگاه به غروب ننگر ایدو حماسه بزرگ قرن‌ها هیچ دم سردی نپذیرد، حاضر محضر شهود و شاهد مشهد حضور، همیشه زنده و جاوید و حاضر و شاهد خواهد بود بر ماست که رهرو و پیویای راه آن امام بزرگ و پیرو و مقتدای آن تمثال عزت و شرف و شهامت بوده باشیم امام باقر (علیه الصلاة والسلام) می‌فرماید:

إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ.

خوشا بر او که در آخرین قدم وصیتنامه اش با ملت و امتش خداحافظی کرد و حلال بودی طلبید و همه را بخداوند متعال سپرد و با قلم در بارش چنین فرمود:

با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم و به دعای خیر شما احتیاج مبرم دارم و از خدای رحمان و رحیم می‌خواهم که عذرم را در کوتاهی خدمت و قصور و تقصیر بپذیرد و از ملت امید دارم که عذرم را در کوتاهی ها و قصور و تقصیرها بپذیرند و با قدرت و نصمیم [و] اراده به پیش روند و بدانند که با رفتن یک خدمتگزار در سد آهتین ملت خللی حاصل نخواهد شد که خدمت گزارانی بالاتر و والاتر در خدمتند و الله نگهدار این ملت و مظلومان جهان است.

و اینک این عاشق امین و نجیب و این ودیعه بزرگ الهی در جوار رحمت حضرت حق متعال آرام و آسوده آرمیده است و آن اقیانوس طوفانزای عشق و محبت راضی و مرضی در جوار خاص حضرت محبوب به آرامش و اطمینان رسیده است.

الَّذِينَ تَتَوَكَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ قَالُوا لَا يَقُولُونَ سَلَامًا عَلَيْكُمْ إِذْ خَلُّوا الْجَنَّةَ يَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ^۷

و اکنون ملت اسلام و عاشقان و شیفتگان چون پروانگان به قبر مطهر و مقدس او

سوخته و پر پر شده اند آیا به راستی او برتر از خیل از امام زادگان واجب التعظیم نیست؟
سلام و رحمت و درود خداوند و همه انبیاء و اولیاء و شهداء و صالحین و صالحات و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات احیاء و اموات بر آن نفس قدسی الهی باد.

